



بتول بهرامی ۲۰ سال است هر شب به پابوس امام رضا (ع) می رود

زیارت شبانه با چشم دل

عکس: احمد حسینی/شهرآرا

پس از ۶ سال پیگیری، بولوار رضوان بازگشایی شد

موسوی بازگشایی ورودی بولوار رضوان به عنوان یکی از مسیرهای زیارتی منطقه، ۶ سال است که در دستور کار شهرداری منطقه ثامن قرار گرفته. اما به دلیل وجود برخی مشکلات در حوزه املاک انجام نشده است. مادر شهرآرامحله منطقه ثامن با مردم و اعضای شورای اجتماعی محله همراه شدیم و بارها این موضوع را پیگیری کردیم. در آخرین پیگیری که ۲۲ آذر سال قبل انجام گرفت، مسئولان شهرداری منطقه از ورود دادستانی به این پرونده خبر دادند و ۷ تیر ماه امسال در گزارشی از تملک کامل زمین های باقی مانده و شروع پروژه بازگشایی مسیر گفتند. مردم باز هم نگران نبود اعتبار و بر زمین ماندن ادامه روند بازگشایی بودند که مسئول ترافیک منطقه در پاسخ اخیرش به شهرآرامحله قول داد ظرف یک ماه این پروژه پایان یابد. حالا گذشت یک ماه، دسترسی کامل به شارستان ها، ره باغ رضوان و حرم مطهر رضوی امکان پذیر شده است.



بازخورد



۳ با پیگیری شهرآرامحله درخواست کسبه اطراف فلکه آب محقق شد
مرمت یک پیاده رو پرتدد

۴ با حمید معصومیان در کوچه های تودرتوی خیابان «افسر» قدم زدیم و خاطراتش را مرور کردیم
ستون زرد، نشانی ید... شکسته بند بود

با پیگیری شهرآرامحله، درخواست کسبه اطراف فلکه آب محقق شد

مرمت یک پیاده‌رو پرتردد

هم قدم

بی ملاحظه اند. این ها پول بیت المال است؛ از جیب من و شماست. باید ملاحظه کنند که این قدر سریع خراب نشود. حبیب... خجسته که از کاسبان قدیمی بازار رضاست و همیشه مسیر زیارتش از فلکه آب بوده است، ادامه می‌دهد: قدیم از در بازار نگاهمان به گنبد بود تا داخل حرم. اما الان اگر یک لحظه زمین را نگاه نکنیم، امکان دارد بیفتیم.

تعمیر پیاده‌رو ظرف یک هفته

رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ثامن درباره تعمیر سنگ فرش‌های آسیب دیده می‌گوید: سنگ فرش‌های پیاده‌رو اطراف میدان، لق شده است و برای تعمیر آن از اعتباری استفاده می‌کنیم که حوزه اداره کل تعمیرات و نگهداری برای مرمت پیاده‌روهایی که خراب می‌شوند، تخصیص می‌دهد.

محمد حسین باغدار حسینی به زمان شروع ترمیم در همین هفته اشاره می‌کند و می‌گوید: تعمیر سنگ فرش‌های لق شده و شکسته در دستور کار است و ظرف هفته جاری، مرمت آن را شروع می‌کنیم.

او به طرح بلندمدت میدان اشاره و بیان می‌کند: پروژه گذر عیدگاه که پیشروی کند، به میدان بیت المقدس می‌رسد و در طرح سال آینده سنگ فرش پیاده‌رو به طور کامل ساخته می‌شود. از زمان تهیه تا انتشار گزارش، پروژه تعمیر سنگ فرش‌ها شروع شد.

می‌آیند، می‌خورند به ما و وسایلمان می‌ریزد.

تمام حواسمان به پیاده‌روست

معصومه خداوردی که دست فرزند کوچکش را گرفته است و در گرمای طاقت فرسای تابستان سعی می‌کند تندتر راه برود، می‌گوید: مدام باید نگاهمان به جلو پیمان باشد که نرویم روی یک سنگ شکسته و زمین بخوریم، یا بچه پایش به لقی گوشه سنگ نگیرد. درست کردن مسیر زائران، از همه جای شهر مهم تر است.

پیرمردی که عصایش را با احتیاط بین سنگ‌ها می‌گذارد، می‌گوید: همیشه دور حرم را می‌کنند و می‌سازند، اما مردم

نجمه موسوی کاهانی یکی از محل‌های پرتردد شهر مشهد، میدان بیت المقدس یا همان فلکه آب است. میدانی که هم پیاده‌روهای اطرافش مملو از جمعیت است. پاخور سنگ فرش‌های این پیاده‌رو به حدی زیاد است که هنوز ترمیم نشده، دوباره تماس‌های مردم با ۱۳۷ شروع می‌شود و لوق بودن و شکستگی را در نقاط مختلف اعلام می‌کنند.

میزان استهلاک این پیاده‌رو زیاد است

محمد عظیمی، یکی از کسبه دور میدان، می‌گوید: این میدان و معابر اطرافش شب و روز ندارد. در تمام ۲۴ ساعت مردم از اینجا رد می‌شوند. معلوم است که پیاده‌روهای خیلی زودتر از بقیه پیاده‌روهای شهر خراب می‌شود. او لیوان فلزی‌ای را که در دست دارد، رها می‌کند روی زمین و همین‌طور که خم می‌شود آن را بردارد، می‌گوید: حساب کنید چند نفر دیگر، یک وسیله کوچک از دستشان می‌افتد زمین و گوشه و کنار این موزاییک‌ها کنده می‌شود. به همین راحتی. علی منفردی، دست‌فروشی که بدلیجات از سرگردنش آویزان است، می‌گوید: موتوری‌ها و کالسکه و ویلچرها بیشتر از بقیه، پیاده‌روها را خراب می‌کنند. یک گوشه چرخشان که گیر می‌کند، این قدر این طرف و آن طرف می‌کوبند که سنگ کنده می‌شود. راهش را می‌گیرد و می‌رود و با صدای بلند ادامه می‌دهد: ویلچر و کالسکه آرام حرکت می‌کنند، ولی موتور و دوچرخه با سرعت



نوجوان محله پایین خیابان
با ورود به دنیای هنر، مسیر آینده‌اش را پیدا کرده است

تار، دل مشغولی اول نگار



امید محله

تار برای تفاوت بود؟

خیلی زیاد؛ با نواختن تار نیمه‌گمشده خودم را پیدا کردم. در همین سال اول توانستم در رشته تک‌نوازی تار مقام اول استان را به دست بیاورم و به مرحله کشوری راه یافته‌ام.

درباره این تفاوت بیشتر توضیح می‌دهی؟

سه تار عین خودم صدای ضعیفی دارد و در جمع‌های شلوغ و پر ازدحام، صدایش گم می‌شود. اما صدای تاریم و با صلابت است و جرئت پیدا کرده‌ام در جمع بنوازم.

با چه آهنگی تار را شروع کردی و بیشتر چه

قطعه‌هایی را می‌نوازی؟

اولین آهنگی که با تار نواختم، «نوابی» استاد عثمان محمدپرست بود و بعد هم ردیف‌های موسیقی را شروع کردم. قطعه افشاری استاد بیگجه‌خانی هم قطعه مورد علاقه مادرم است که ریتم خیلی قشنگی دارد.

به فکر یادگیری سازهای دیگر هم هستی؟

امسال می‌خواهم وارد رشته موسیقی موسسه آموزش عالی فردوس مشهد شوم. در دانشگاه باید از هر ساز کمی بلد باشیم و یکی را به صورت تخصصی دنبال کنیم. الان غیر از تار و سه‌تار، تنبک و پیانو را هم شروع کرده‌ام.

موسیقی را به عنوان شغل آینده‌ات انتخاب کرده‌ای

یا هنر چاشنی زندگی‌ات است؟

قطعا هنر بخش اصلی زندگی‌ام است. با اینکه درس‌هایم خیلی خوب بود و در دبیرستان نمونه دولتی قبول شدم، به خاطر علاقه‌ام به نقاشی به هنرستان رفتم و گرافیک خواندم. الان هم موسیقی را به عنوان یک شغل برای آینده‌ام می‌بینم و می‌خواهم مدرس ساز و نقاشی شوم.

است که با سه تار موسیقی را شروع کنم.

چه مدت سه‌تار نواختی و بعد از آن تار را شروع کردی؟

هفت سال تمرین کردم و چندین بار در مسابقات مدارس رتبه آوردم و یک سال هم به استان راه یافتیم. بعضی مدرسه‌ها به مسابقات هنری خیلی بهای نمی‌دهند و ما هم خیلی وقت‌ها از مسابقات باخبر نمی‌شدیم. با اینکه سه‌تار را دوست داشتم، خیلی دنبال یادگیری تار بودم تا اینکه سال قبل، استادم گفت می‌توانی آن را شروع کنی.

نجمه موسوی کاهانی از اولین‌ها که همراه مادرش به آموزشگاه موسیقی پا گذاشت، متوجه شد علاقه‌اش را در نت‌های موسیقی پیدا کرده است. نگار رحیم‌دل، نوجوان هفده ساله محله پایین خیابان، بعد از هشت سال نواختن تار و سه‌تار و کسب چندین رتبه شهری و رتبه اول استانی و راه یافتن به مرحله کشوری تک‌نوازی تار، مطمئن است که آینده شغلی و حرفه‌ای‌اش در مسیر هنر و موسیقی رقم می‌خورد.

چه چیزی باعث شد که سمت موسیقی بروی؟

کلاس پنجم بودم که مادرم پیشنهاد داد آموختن یک ساز را شروع کنم و من هم بعد از تحقیق، سه‌تار را انتخاب کردم.

قبل از پیشنهاد مادرت کسی از اطرافیان ت موسیقی کار می‌کرد؟

نه، هیچ‌کدام از اقوام و دوستان اهل موسیقی نبودند. من هم در کنار ورزش شنا، نقاشی می‌کردم. مادرو خاله‌ام تصمیم گرفتند من و پسر خاله‌ام را در آموزشگاه موسیقی ثبت نام کنند. پسر خاله‌ام پیانو را انتخاب کرد و من بعد از مشورت با استادم سه‌تار را شروع کردم.

پیشنهاد سه‌تار از طرف استاد دلیلی خاصی داشت؟

مادرم به موسیقی سنتی خیلی علاقه داشت و با تحقیقاتی که کردم، دیدم صدای تار من را خیلی جذب می‌کند، اما استادم گفت که کاسه تار برای جثه ریزنقش من بزرگ است و بهتر



زندگی باز یارت

تصویرش، برای اهل محل و ساکنان خیابان وحدت آشناست. عینک مشکی، عصایی سفید، کیفی زیر چادر و تسبیحی در دست. قرار ما با او زیر تابلو طبرسی ۲۵ است. مسیرش را مثل شعر حفظ است؛ «کوچه های پیچ در پیچ وحدت، ابتدای طبرسی ۲۵، مستقیم تا حرم. آن قدر این راه را رفته ام که می دانم وقتی به نرده های رسم، گنبد مقابلم است، «کیفش فقط برای وسایل روزمره نیست؛ او همیشه یک قلم هوشمند و قرآن هوشمند هم با خود دارد تا بتواند قرآن بخواند. می گوید: وارد حرم که می شوم، نمازهای مستحبی می خوانم. نماز شب، نماز حضرت رسول (ص) و... نه تنها حوصله ام سر نمی رود که برای نمازهایم وقت هم کم می آورم.

شب های زنده، زائر بیدار

خیابان های منتهی به حرم، حتی در بامداد، زنده و بیدارند. روشنی چراغ مغازه ها و گام های زائران، همه نشانه ای از همین بیداری و پیویایی است. بتول خانم می گوید: بیشترین کاسب ها من را می شناسند؛ زیرا در همه این سال ها مسیرم همین بوده است. یک بار هم عکسم را در کانال های فضای مجازی گذاشته بودند. وقتی اقوام زنگ زدند، فهمیدم. وقتی از اومی پرسیم که در مسیر با خودش چه می گوید یا چه حاجتی طلب می کند، می گوید: صلوات می فرستم، ذکر می گویم، هر د عایی که به زبانم بیاید. حاجت خاصی ندارم. به خدام می گویم هر چه خودت صلاح می دانی. حتی برای شفا هم نیامده ام. شاید صلاح نباشد.

دعای دیگران

خدامان حرم سراغش می آیند و می گویند «برای طلب حاجت هایمان دعا کن، «باسادگی زیبایی می گوید: بعد از این همه سال، خدام های حرم من را می شناسند و زیاد پیش می آید که بیایند و حاجتشان را بگویند تا در نمازها و زیارتها برایمان دعا کنند. یکی داماد می خواست، یکی عروس، یکی بچه نداشت، یکی خانه می خواست و هر کدام می گفتند برای ما دعا کن. یکی دوبار پیش آمده که من رادیده اند و گفته اند حاجتمان را گرفتیم. او برای نزدیکانش هم از امام رضا (ع) می خواهد کمکشان کند. امام معتقد است که به هیچ چیز نباید اصرار کرد؛ چون هر چه صلاح انسان در آن باشد اتفاق می افتد.

مستقل و استوار

در راه حواسش به مردم و صحبت هایشان است. از مواعی که در مسیر جلوراهش وجود دارد، گله می کند. بعضی از کسبه، موتورهایشان را در مسیر خط زرد پارک می کنند. می گوید: بعضی های خندند. بعضی ها بی اعتنا، در مسیرم می ایستند و رد نمی شوند. گاهی هم می شنوم که وقتی من را می بینند، خدا را به خاطر بینایی شان شکر می کنند. تنهایی اش به خواست خودش است و توضیح می دهد: فرزندی ندارم و اقوام هم در مشهد نیستند. همه اعضای خانواده ام در اراک هستند. اگر بخواهند بیایند هم نمی توانند با من زندگی کنند؛ چون سبک زندگی من بر اساس زیارت چیده شده است و با دیگران فرق دارد. من می خواهم زود شام بخورم، زود بخوابم، شب ها حرم بیایم، کسی با این ریتم نمی سازد.

در حالی که گنبد طلایی حرم نمایان است و به آن نزدیک ترمی شویم، می پرسیم وقتی حالتان بد می شود، چه کسی به شما رسیدگی می کند که بالحنی قاطع جواب می دهد: خودم. تا حالا طوری نشده ام که نتوانم کاری برای خودم انجام بدهم.

در آرای بینایی که ندارد، فکر می کند خدا به او چه داده است؟ این را که می پرسیم، مقتدرانه می گوید همه چیز. خدا همه چیز به من داده است. هر چند از وقتی دو تا عمل کرده ام، روی هوشم تأثیر گذاشته است اما هنوز سطح هوشی بالایی دارم و بسیاری از کارها را به خوبی می توانم انجام بدهم. هر کسی می خواست ساعت بداند، از من می پرسید. حتی در کارهای تخصصی هم دقت و مهارت داشتم. آن موقع ها که گاز کشی نبود، همسایه ها کپسول گاز را که می خواستند وصل کنند، من را می بردند تا وصلش کنم.

دعای همیشگی اش در نمازها این است که خوار بالین نشود. آهی می کشد و رو به گنبد می گوید: آرزویم این است که جان سالم داشته باشم. خوار بالین نشوم؛ چون بچه ندارم که دستم را بگیرد. دوست دارم تاروی پاهستم و می توانم حرم بیایم، باشم اما وقتی که دیگر نتوانستم بیایم زیارت، عمرم تمام شود.



بتول بهرامی ۲۰ سال است هر شب به پابوسی امام رضا (ع) می رود

زیارت شبانه با چشم دل

سمیرا شاهیان اهل اراک است و بعد از ازدواج، به مشهد آمده. چنده می شود که ساکن کوچه های قدیمی طبرسی جنوبی شده است. هر چند نور چراغ های حرم و پرواز پرند هارادر صحن هانمی بیند، زندگی اش گره خورده با صدای نقاره خانه و بوی اسپند و گلاب که سهم او در بیست سال گذشته از زیارت شبانه اش است.

نایبانی اش از هفت سالگی آغاز شد. آن زمان پزشکان در اراک، چشم هایش را به خاطر یک عفونت شدید تخلیه کردند؛ زیرا اگر چنین نمی کردند، خطر سرایت عفونت به قلب و مغز وجود داشت. بتول بهرامی، بانوی شصت و پنج ساله ای است که از سال ۱۳۸۱ که روزگار، همسرش را از او گرفت، قرار شبانه اش با حرم ترک نشده است. سبک زندگی اش را طوری ساخته که حدود نیمه شب راهی حرم شود و تا بعد از طلوع خورشید آنجا بماند. برای همین هر شب، فانوس دلش را در دست می گیرد و راهی زیارت می شود.

همراه شب های حرم

مهدی شریف، یکی از کسبه بازار خیابان طبرسی است که هر شب بتول خانم بهرامی را در این مسیر می بیند و او را می شناسد. آقا مهدی می گوید: اولین بار زمستان سال گذشته، زمانی که تازه ساکن این محله شده بودم، او را دیدم. خانمی تنها و با عصاره کوچه های خلوت و تاریک راه می رفت. رفتم جلو، پرسیدم کجایم روید؟ گفت می خواهم به حرم بروم. در همان برخورد اول فهمیدم از ترحم بیزار است. آزان به بعد هر شب هر وقت خواستم کمکی کنم سعی کردم طوری باشد که ناراحت نشود. یک بار مسیر دیگری به او پیشنهاد دادم که به نظرم راحت تر بود، اما قبول نکرد و گفت من همین مسیر را بلدم. بارها دیده ام که افراد با عجله عبور می کنند و به او تنه می زنند، اما هیچ واکنش بدی نشان نمی دهد. جوری رد می شود که انگار اتفاقی نیفتاده است.

شریف که دعا های خالصانه بهرامی را بارها شنیده است، ادامه می دهد: این خانم مؤمن، همیشه مشغول ذکر گفتن است. یک بار از او خواستم برای مادرم دعا کنند.

تو هم پایم باش، من چشم هایم می شوم

مریم قوی پنجه، همسایه و دوست بتول خانم، نزدیک به ۱۰ سال است او را می شناسد. مریم خانم می گوید: آشنایی من با خانم بهرامی به روضه های ماهانه ای برمی گردد که در خانه مادرم برگزار می شود. گاهی برای آنکه پیام های روی گوشه اش را بخوانم، پیش من می آید. همیشه می گوید بعضی کارهایم را فقط مریم می تواند انجام بدهد؛ هر کسی بلد نیست. پارسال که برای زیارت کربلا رفته بود، تلفن و مدارکش را در زدند و حالا برای سفر اربعین، درگیر گرفتن پاسپورت و مدارک جدید است.

من هم با او می روم تا کارهایش را انجام بدهد.

مریم خانم قرآن و کتاب هوشمند بتول خانم بهرامی را نشان می دهد و می گوید: کتاب را می آورد تا روی صفحاتش چسپ

پهن شفاف بکشم تا دوام بیشتری داشته باشد. چند بار این کتاب گم شده یا آسیب دیده است اما هر بار خودش یکی دیگر از فروشگاهی اطراف اما مزاده سید محمد می خرد. در خانه اش روضه برگزار می کند و خیلی از خانم های محله نذرهای خود را آنجایم برند. خانم بهرامی برای من تنها یک همسایه نیست؛ دوست است. گاهی شب ها با او به زیارت می روم، یکی دوبار که در روز هم می خواستم او را با خودم به حرم ببرم، به شوخی به او گفتم: تو بیا در زیارت همپای من باش، من هم چشم تو می شوم. خیلی آدم صبوری است و هیچ وقت شکایت نمی کند. همیشه می گوید راضی ام به رضای خدا. انگار امام رضا (ع) همه زندگی اش است. همسرش جانباز بود و آن طور که همسایه ها می گویند، خیلی به خانم بهرامی احترام می گذاشت. حتی کفش هایش را جلو پایش جفت می کرد.



محلات منطقه‌ها

بالا خیابان، پایین خیابان



محل گردی

با حمیدرضا معصومیان در کوچه‌های تودرتوی خیابان «افسر» قدم زدیم و خاطراتش را مرور کردیم

ستون زرد، نشانی یدا... شکسته بند بود

کنار خانه آقای شکرریز، خانه فردی بوده به اسم «یدا»... شکسته بند، که خیلی معروف بود. بعد از مدتی آمدند و گفتند کارش غیربهداشتی است و باید تابلویش را جمع کند. از آنجاکه مشتری زیاد داشت، برای نشانی دادن بی سروصدا به مردم، ستون جلو خانه اش را زد کرد. مردمی که از همه جای مشهد و روستاهای دیگر می‌آمدند برای مداوا، از ما بچه‌ها که مشغول بازی بودیم، نشانی می‌پرسیدند و ما هم می‌گفتیم «بروید تا همین ستون زرد ده». هنوز رنگ زرد روی ستون هست. دارو خانه یدا... هم، بقالی آقای نوروزی بود.



ایستگاه اول

نجمه موسوی کاهانی | حمیدرضا معصومیان یکی از بچه محل‌های بالا خیابان است که همه عمر خود را در خیابان افسر گذرانده؛ خیابانی که در حال حاضر از یک سمت به خیابان آیت‌ا... و اعجازاده و از سمت دیگر به خیابان آیت‌ا... بهجت منتهی می‌شود. پسر بچه بازیگوشی که زمانی آسفالت خیابان، زمین چمن بازی اش بود، حالا در کسوت خبرنگار ورزشی و مربی تیم ملی فوتبال افغانستان، با هم محل‌های هایش خوش و پیش دارد. او تک به تک خانه‌ها و مغازه‌ها را به یاد دارد و همیشه از معدود ساکنان بازمانده خبر می‌گیرد.

بالا و خاطراتش در خیابان افسر شرقی هم قدم می‌شویم؛ جایی که هر سال، روز چهل و هشتم در حیاط باغ منزل بزرگ همسایه، آخر بن بست افسر، میز و صندلی چیده می‌شد و همه اهالی محل آنجا شله می‌خوردند و در منزل روبه رویش، خانه آقای شکرریز، صبح شهادت امام رضا(ع) بساط حلیم نذری برپا بود.

کوچه برلیان به خاطر حمامش معروف بود. حمام برلیان آن زمان خیلی برویاد داشت. بچه که بودیم، پدرم دست من و برادرم را می‌گرفت و می‌آمدیم اینجا. اتاق انتظاری که الان می‌بینید، برای مادر عالم بچگی خیلی بزرگ به نظر می‌رسید. گاز که به خانه هار رسید، حمام جمع شد و سی سال است مخروبه شده.

ایستگاه دوم

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

پدر شهید حسین شاطری فرشیرینی فروشی داشت و وقت وبی وقت همراه حسین می‌رفتیم و از پدرش بستنی می‌گرفتیم. آن زمان همه همسایه‌ها یکدیگر را می‌شناختند و در محلات، دزدی نبود. ببینید این دیوارها چقدر کوتاه است. از هر خانه‌ای شاخه‌های چند درخت میوه بیرون زده بود و ما همیشه مشغول خوردن میوه از شاخه‌های درختان بودیم.



ایستگاه پنجم



جواد شیخ الاسلامی سر کوچه ما آشپزخانه دارد. هر وقت بیکار می‌شدم، برای سرگرمی می‌رفتم در مغازه جواد آقا و کمک می‌کردم. از پاک کردن برنج و لپه گرفته تا سیخ زدن کباب و جوجه. گاهی هم پشت دختل می‌نشستم و از مشتری پول می‌گرفتم. سر به سر همه می‌گذاشتم و بین کار هم ناخنکی به کباب‌های خوشمزه می‌زدم.

ایستگاه ششم



کوچه ما اسمش «بهارنو» بود و الان شهید گنجی ۴ است. سر کوچه، نمایندگی روزنامه‌های «خبر» و «ابرار ورزشی» بود و یکی از دلایلی که من به خبر ورزشی علاقه مند شدم، همان‌ها بودند. داخل کوچه هنوز بوی قدیم را می‌دهد. معدود ستون‌های چوبی قدیمی برق در این کوچه دیده می‌شود. درخت انجیر خانه بی بی طاهره هم با اینکه خودش رفته، هنوز میوه می‌دهد.



شهید محمود گنجی فر را به اسم فرهاد می‌شناختم. چندین درخت بزرگ توت جلو خانه‌شان بود که هنوز چند تایی از آن‌ها باقی مانده است. چند تا درخت عرعر هم داشتیم که ما بچه‌ها جمع می‌شدیم و برگ درخت‌ها را می‌کنیدیم، می‌کشیدیم به زمین تا آسفالت سبز شود و حس کنیم زمین چمن است. ابراهیم آقا، پاکبان محله، خیلی شاکی می‌شد.